أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 ایام ذیحجه بسیار ایام متبركه‌ای است و همه بزرگان روی این ماه نظر داشتند، مخصوصا در این دهه اول، گرچه ادامه این دهه تا محرم هم مورد نظر بوده است ولی بیشتر روی همان دهه اول نظر بوده و تا آنجایی كه بنده به خاطر دارم و در سخنان و رفتار بزرگان مشاهده می‌كردم نسبت به این دهه عنایت خاصی داشتند.

 و عید قربان عیدی است برای همه، برای همه افراد نه تنها برای آنهایی كه در منی هستند و قربانی می‌كنند و از آن جذبات و نفحات و جلوات خاصه بهره‌مند می‌شوند كه آن خود یك داستان دیگری دارد و واقعا می‌توان گفت كسی كه از حال و هوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد از آن مطالب هم خبری ندارد.

 افرادی كه به حج مشرف می‌شوند و در آنجا قربانی می‌كنند، رمی می‌كنند و حلق می‌كنند و آن آثار خاصه بر آنها مترتب می‌شود عالم عجیبی است، خیلی عجیب است و تا كسی به این مطالب نرسیده باشد كیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس در یك همچنین فضایی با توجه به این شرائط نمی‌تواند درك بكند.

 لذا حال و هوای عید قربان با عید فطر متفاوت است، گرچه در هر دو عید یك نماز است و بسیار هم تاكید شده است و حتما رفقا در روز عید نماز را بخوانند چه با جماعت و چه فرادی و دیده می‌شود كه نسبت به نماز عید قربان قدری تساهل اعمال می‌شود، در حالتی كه در روز عید قربان نماز عید از نقطه نظر تاثیر اگر بیشتر از عید فطر نباشد كمتر نیست. و به طور كلی حال و هوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است كیفیت نزول نفحات فرق می‌كند، نحوه آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان قویتر است از جنبه‌های نفحات و رحمات پروردگار، رحمت‌هایی كه در روز عید فطر می‌آید، آن جنبه رحمتش وسیعتر است این جنبه توحیدی قویتر است. علی كل حال همه اینها برای حركت انسان لازم است، هم آن و هم این.

 مطلبی كه به نظر بنده رسید كه امشب خدمت رفقا عرض كنم مسئله‌ای مربوط به عید غدیر است، قضیه عید غدیر عجیب دستخوش تلاطم هجمات مختلف از هر سو قرار گرفته و به خصوص در این سالهای اخیر از هر طرف در اصل قضیه یا حتی در استناد قضیه مسائل و شبهات و مطالبی مطرح می‌شود.

 و هر كسی بنابر تفكر و سلیقه این قضیه را بازگو می‌كند، حتی دیده شده كه صراحتا این مطلب را انكار كردند، یعنی واقعه را اصلا انكار می‌كنند. خیلی عجیب است كه انسان به جایی برسد كه ... مثل اینكه الان بنده بگویم آقا! این جریان جنگ جهانی اول و دوم اصلا بیخود است! اصلا یك همچنین قضایایی اتفاق نیفتاده! كدام یك از ما در آن زمان بودیم؟! هیچكدام! پس بنابراین نیست! اینها در كتابها نوشته دیگر بیخود نوشته در كتابها، اصلا كی گفته جنگ اول و دوم اتفاق افتاده؟! بنده به كلی انكار می‌كنم.

 یعنی این مسائل، خرابی‌ها، همینطوری خودش خراب شده! زلزله آمده! یعنی وقتی قرار باشد كه انسان از در انكار بربیاید دیگر هیچ حد یقفی ندارد، همه چیز را انكار می‌كند، واقعه‌ای كه تمام افراد از شیعه و سنی و

 غیر اینها این قضیه را به تواتر و بالاتر از تواتر نقل كردند امروزه می‌بینیم گروهی می‌آیند و اصل قضیه را اصلا انكار می‌كنند، خب اینها یك عده هستند.

 بعضی‌ها در محتوای مسئله غدیر شبهه می‌كنند، تشكیك می‌كنند، و همانطور كه خب خیلی از اهل تسنن حتی این مطالب را بیان می‌كنند كه فقط پیامبر به صرف عنوان یك عقد دوستی و محبت این مطلب را آمد و بیان كرد كه خب این هم از سابق نسبت به این مسئله بوده، چون اگر قرار باشد كه از این قضیه قدری جلوتر برویم پای خیلی از مسائل به وسط می‌آید و گریبانگیر مرام و مكتب خیلی از افراد خواهد شد. لذا در همین مرتبه مطلب و جریان غدیر را متوقف می‌كنند كه پیغمبر آمد و گفت كه این اهل بیت من افراد شایسته‌ای هستند كه سزاوار است كه با آنها محبت و مودت و معاشرت را ادامه بدهید و این همه را جمع كرد كه این حرف را به آنها بزند.

 واقعا اگر پیغمبر جداً یك همچنین قصدی داشت ما در عقل یك همچنین پیغمبری تشكیك می‌كردیم! برو و برگرد ندارد، یعنی اینها كه می‌آیند این مطالب را می‌گویند اصلا خودشان نمی‌فهمند كه دارند زیرآب پیغمبر خودشان را می‌زنند و او را اصلا از حد یك آدم عاقل دارند ساقط می‌كنند. پیغمبر بردارد سی هزار نفر را جمع كند در آن گرما، سه روز بیا و برو و فلان و این حرفها بعد برود و بگوید كه اینها را دوست داشته باشید! از آدم عاقل این مطلب ساخته نیست.

 بعضی‌ها آمدند و این مسئله غدیر را به عنوان یك مسئله حكومت ظاهری و خلافت ظاهری تعبیر كردند كه رسول خدا همانطوری كه خودش در این دوران زمامداری خود در مدینه، چون در مكه كه حكومت نداشت پیغمبر سیزده سال در مكه پیغمبر محكوم بود به جای حاكم، سه سال كه مختفیا بودف ده سال بعد هم كه همهاش مورد اذیت و آزار و حبس و حصر در شعب ابیطالب و بعد هم هجرت از مكه به مدینه، حكومتی نبود خبری نبود، در مدینه كه آمد این مسئله حكومت در مدینه به وجود آمد و بعد آمدند و مكه را گرفتند و فتح كردند و امثال ذلك.

 این قضیه را به خلافت و به حكومت تعبیر می‌كنند، و اینجاست كه برای سایر افراد این شبهه پیش می‌آید آخر این حكومت چه قیمتی دارد كه پیغمبر بیاید خیلی دقت كنید، اینجا بزنگاهی است كه گمان می‌كنم افرادی كه در شبهه افتادند به خاطر این قضیه و این مسأله بوده است بلند شود بیاید این مردم را جمع كند و بگوید همانطوری كه بنده در زمان خودم حاكم بودم، بعد از من هم خلیفه و حاكم باید علی باشد، خب مگر این حكومت چیست؟ این حكومت مگر چه ارزشی دارد؟ زمامداری مگر چه ارزشی دارد كه انسان بیاید و یك همچنین كاری را انجام بدهد؟ زمامداری یعنی یك شخصی بیاید بگوید نمی‌دانم فلان جا جاده بسازید، فلان جا بیمارستان بسازید، فلان جا را آباد كنید، فلان مبلغ را در فلان مورد صرف كنید، خب [اینها] یك چیز عادی است، این یك امر مهمی نیست كه حتما باید پیغمبر اینقدر اصرار داشته باشد و اینقدر تاكید داشته باشد.

 خود أمیرالمؤمنین، حالا ما می‌گوییم أمیرالمؤمنین كه در مدینه یا در مكه به عنوان حاكم بودند خب همه جا كه حكومت نمی‌كردند فقط منحصر بود به كوفه، در یمن یك شخص حكومت می‌كرد، در بصره یكی حكومت می‌كرد، در كجا یكی حكومت می‌كرد اینها جاهای مختلف بودند از طرف آن حضرت، ولی خود حضرت یا در مدینه بودند یا در كوفه بودند از دایره كوفه كه خارج نبودند، آنها هم كه این كار را می‌كردند چه كار می‌كردند، رتق و فتق امور می‌كردند، شاكی می‌آمد، مدعی می‌آمد، نمی‌دانم مستمند می‌آمد، حاجتمند می‌آمد، سارقی می‌آمد خب اینها جلوگیری می‌كردند، همه كارهایی كه خب یك حاكم و یك امیر باید در محدوده ماموریت خود این مسائل را انجام بدهد. آیا یك حكومت اینقدر ارزش دارد كه پیغمبر سی هزار نفر را بیاورد جمع بكند و بگوید بعد از من علی حاكم باشد؟ این چه ارزشی دارد؟ حكومت‌هایی كه ما الان داریم در دنیا می‌بینیم اینها خب حالا یكی بالاتر یكی پایینتر، یكی كمتر، یكی بیشتر این چه ارزشی دارد؟

 وانگهی این همه افراد هم بودند كه اینها حكومتشان مورد تایید مردم بود، مثل عمر ابن عبدالعزیز خب این حكومتی كه كرد مورد تایید مردم بود، و مردم او را به عدالت می‌ستودند و در تشییع جنازه او اشك می‌ریختند و گریه می‌كردند. خب این هم حكومت كرد دیگر، مردم هم دوستش داشتند، حتما كه همه مثل یزید و هشام ابن عبدالملك و مثل هارون و اینها كه نبودند، عمر ابن عبدالعزیز هم در میان آنها بود.

 این چه قضیه‌ای است؟ این علت باعث شده كه حتی به طور كلی ارزش این حكومت برای این افراد تبدیل به یك ضد ارزش بشود و بگویند كه اصلا پیغمبر أمیرالمؤمنین را برای حكومت نیاورد به مردم معرفی كند پیغمبر آمد أمیرالمؤمنین را به عنوان یك مرجع دینی كه مردم مسائل شرعی و احكامشان را از أمیرالمؤمنین فرابگیرند آمد به مردم نشان داد و گرنه خود حكومت كه خب چیزی نیست كه به اصطلاح علی بیاید حاكم آن باشد، چه علی بگوید كه آقا فلان جا نخلستان بكارید، چه قیس ابن سعد ابن عباده بگوید در فلان جا نخلستان بكارید، هر دو را نخلستان می‌كارند دیگر این كه تفاوت نمی‌كند، چه علی بگوید كه فلان جا آمدند برای تعدی و تجاوز دفعشان كنید چه كس دیگر بگوید بالاخره هر در دو لشگر اسلام باید برود و دفع آنها را بكند، تفاوتی نمی‌كند.

 حالا در بعضی مسائل هم كه خب برایشان شبهه‌ای، چیزی پیدا شود می‌آیند پیش أمیرالمؤمنین و مشورت می‌كنند مگر آن خلیفه ثانی نمی‌آمد و در مسائل با أمیرالمؤمنین مشورت می‌كرد، حضرت هم مشورتش را پاسخ می‌دادند دیگر، محل مشورت قرار می‌گرفتند. اینطور نبود كه حضرت كنار بنشینند و به آنها پاسخی ندهند.

 یعنی می‌خواهم خدمتتان عرض كنم كه اینها یك علتی دارد، یك سببی دارد، چون به مسئله غدیر پی نبردند مطلب غدیر را حمل بر مطالب دیگری كردند، حمل بر قضایای دیگری كردند، گفتند اگر حكومت است حكومت را همه دارند انجام می‌دهند، آن كه به اصطلاح چیز مهمی نیست، حتما كه نباید فرض كنید كه حاكم یك فرد ظالمِ قسی القلبِ جاهلِ از خدا بی‌خبری باشد كه اینطور باشد، نه، حاكم هم داریم كه حاكم‌

 نمی‌دانم صالحِ عادل، نمی‌دانم آدم خوب، كارها را انجام می‌دهد به همه رسیدگی می‌كند، به ضعفا رسیدگی می‌كند، به مستمندان رسیدگی می‌كند، حوائج حاجتمندان را برآورده می‌كند و همه هم از او راضی هستند، خب اینجا چه مشكلی پیش می‌آید؟ چه اشكالی اینجا پیش می‌آید؟

 لذا قضیه غدیر را حمل كردند بر پیشوایی روحانی و مرجعیت دینی نه یك خلافت ظاهری، اتفاقا مرحوم آیت اللَه بروجردی رحمت اللَه علیه هم ایشان گاهی یك همچنین مطالبی به این كیفیت گاهی از ایشان شنیده شده، كه راجع به تقریب بین تشیع و تسنن ایشان یك مطلبی داشتند كه به خیلی از مزاق‌ها هم این مطلب خوش آمده و مورد تایید قرار گرفته. ایشان می‌گفتند كه الان مسئله اختلاف ما با اهل تسنن بر اساس خلافت أمیرالمؤمنین نیست! چون خلافت أمیرالمؤمنین یك قضیه‌ای بوده مربوط به هزار و چهارصد سال پیش، خب آن هزار و چهارصد سال پیش هم گذشت، یك واقعه‌ای بود تاریخی، یك قضیه‌ای بود تاریخی و آن تمام شد، در قضیه‌ای كه گذشته كه دیگر نمی‌آیند دعوا كنند، فرض كنید كه در ده سال پیش یك جا زلزله آمد، خب زلزله آمد و تمام شد خب حالا چكار كنیم؟ فرض كنید پانزده سال پیش یك جا صاعقه آمد و صد نفر مردند، خیلی خب تمام شد حالا بیاییم ما صحبت چه بكنیم؟ یك واقعه‌ای شده و انجام شده و تمام شد.

 قضیه غدیر و نصب خلافت و مطالبی كه در آن زمان بوده، اختلافی كه در آن زمان بوده، این یك قضیه‌ای بوده برای هزار و چهارصد سال پیش و در یك مطلبی كه در سابق اتفاق افتاده كه انسان نمی‌آید بحث كند، ما در مطلب روز باید بحث كنیم، در مطالبی كه جدید است پیوسته برای انسان این مطالب حادث می‌شود یا در مطالب آینده نسبت به مطالب گذشته دیگر گذشته ما بیاییم چه بگوییم.

 مطلبی كه در اینجا باقی می‌ماند احكام شرع است، احكام شرع را ما می‌گوییم باید از ائمه فرا بگیریم اینها می‌گویند نه از هر كسی گرفتید، از آن چهار نفر اینها اشكالی ندارد فقط ما در این اختلاف داریم و باید روی این مسئله صحبت كنیم، بیاییم صحبت كنیم ببینیم جهات ترجیح را در اینجا مدنظر قرار بدهیم و مطالب به هم نزدیك بشود مسائل به هم نزدیك بشود.

 خب این حرف هم كه همین شد، چه تفاوتی كرد؟ این كه بدتر شد، وقتی می‌گویند آقا در قضیه غدیر كه برای هزار و چهارصد سال پیش است ما اختلاف نداریم یعنی چی؟ یعنی در جریان غدیر چه بود كلام پیغمبر پیشوایی معنوی بود، معنایش این است دیگر، پس چرا كسی حرفی نمی‌زند چرا مطلبی مطرح نمی‌كند؟ می‌بینید این كه همان است یك مطلب است.

 ایراد مسئله سر این است كه ما مطلب غدیر را نفهمیدیم هنوز این مسئله سر این است، چرا؟ علتش را اول خدمتتان عرض كردم. ما به حقیقت ولایت و عرفان و توحید و ربط ولایت در عالم وجود با نفوس اطلاع پیدا نكردیم، لذا می‌گوییم قضیه غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است! آن هم گذشت و تمام شد! بیاییم راجع به مطالب امروز صحبت كنیم! چی چی تمام شد؟ تمام شد یعنی چی؟ مگر قضیه عید غدیر جنگ جهانی‌

 اول و دوم است كه تمام بشود؟ یا یك قضیه‌ای است كه بیاید و برود و بعد هم خب پرونده‌اش بسته شود و فقط در كتابها بنویسند؟ قضیه غدیر عزیز من! جناب آیت اللَه بروجردی رحمة اللَه علیه ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش بوده، انتهایش روز قیامت است. چی هزار و چهارصد سال پیش یك قضیه‌ای بود تمام شد ما دیگر حرفی نداریم حالا برویم سراغ احكام و برویم در مرجعیت دینی [ببینیم‌] باید به كی مراجعه كرد، باید به اهل بیت مراجعه كرد یا باید به ابوحنیفه و امثال ذلك.

 قضیه غدیر یك واقعه‌ای است كه شروعش هزار و چهارصد سال پیش بوده بسیار خب، انتهایش كی است؟ انتهایش روز قیامت است، انتهایش این است. یعنی الان كه امشب، شب شنبه است امروز روز عید غدیر است، فردای شنبه عید غدیر است، یكشنبه عید غدیر است و پنجشنبه دیروز عید غدیر است، ما در هر لحظه لحظه غدیر داریم حركت می‌كنیم و جلو می‌رویم این است معنا.

 پیغمبر كه آمدند و فرمودند كه علی خلیفه بعد از من است و آن ولایتی كه من داشتم بر شما آن ولایت را علی بر شما دارد یعنی چه؟ یعنی تمام امور شما، امور شخصی شما، امور خانوادگی شما، امور اجتماعی شما، هر كاری كه می‌خواهید بكنید، هر عملی كه می‌خواهید انجام بدهید حتی هر عملی كه نسبت به خودتان و شخص خودتان می‌خواهید انجام بدهید، قبلا باید از علی اجازه بگیرید، او نزدیكتراست در اختیار و اراده به شما از خود شما. این است معنایش.

 النَّبِيُّ أَوْلى‌ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ... الأحزاب، ٦ خب معنایش چیست؟ معنایش این است، آن ولایتی كه من در این مدت ده سال در مدینه بر شما داشتم (حالا غیر از مكه) آن ولایت بعد از من استمرار پیدا می‌كند در این وجود، بله در زیرمجموعه این ولایت خب حكومت هم هست، خلافت هم هست، امر و نهی هم هست. وقتی علی می‌گوید كه آقا فرض كنید كه فلان خانه را بساز خب این حكومت است دیگر، وقتی علی می‌گوید آقا برو لباس جنگ بپوش برای دفاع به فلان جا حركت بكن، خب این معنای حكومت است دیگر، معنای خلافت چیست؟ وقتی علی می‌گوید فرض بكنید كه شما از این شهر به شهر دیگر حركت كن این معنا معنای حكومت است دیگر، معنای خلافت است.

 سلمان را عمر می‌خواست بفرستد برای مداین، گفت من از تو اجازه نمی‌گیرم، من از كسی دیگر اجازه می‌گیرم، اگر او اجازه داد می‌روم. آمد پیش أمیرالمؤمنین حضرت فرمودند برو. خب حالا حاكم كیست؟ حاكم [ظاهری‌] هر چه بگوید من حاكم هستم! حاكم این است، او بیخود [در مسند] نشسته. در هوای خودش در عالم تخیل خودش می‌گوید كه حالا من حاكم هستم و سلمان از طرف من دارد می‌رود! سلمان می‌گوید من از كسی دیگر اجاز می‌گیرم، اجازه داد می‌روم، نداد نه. این می‌شود معنای حكومت. این حكومت در زیر مجموعه و از فروع این ولایت قرار می‌گیرد. وگرنه نه اینكه حكومت ارزش دارد، اصلا حكومت ارزشی ندارد، اصلا حكومت قیمتی ندارد.

 آن ولایت است كه می‌آید و در انسان دخل و تصرف می‌كند و انسان را به همان اراده و خواستی كه مورد نظر اوست راهنمایی می‌كند، اسم این را ما می‌گذاریم حكومت و خلافت و آن ولایت ابتدایش كی است و انتهایش كی است؟ ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش در روز غدیر انتهایش تا روز قیامت، كی تمام می‌شود؟ اصلا. و چقدر این حرف جای تامل است كه انسان با اهل تسنن بگوید آقا مسئله خلافت كه تمام شد ما مشكلی با هم نداریم! مطلبی نداریم! بیاییم سراغ احكام! خیلی خب تو حالا نماز را اینجوری می‌خوانی، ما اینجوری می‌خوانیم این خیلی مسئله مهمی نیست. دیگر مشكل حل است.

 اصل قضیه این است: غدیر را پیغمبر ایجاد كرد برای اینكه ما را به كمال بخواهد برساند، اگر غدیری نبود انسان‌ها همه ناقص و در جاهلیت می‌مردند این مطلب را چه می‌فرمایید؟ نماز را روی مهر خواندن یا روی فرش خواندن كه این خیلی مطلبی نیست، این كه مسئله‌ای نیست كه آسمان به زمین بیاید برای اینكه انسان روی مهر بخواند یا روی فرش بخواند، بله خب انسان باید اطاعت كند كه نماز را روی مهر بخواند یا اینكه فرض بكنید كه دست را روی زانو قرار دادن یا بر روی شكم قرار دادن مثل اهل تسنن این مسئله‌ای نیست كه تا اینكه انسان بخواهد بگوید زمین و زمان زیر و رو می‌شود به خاطر این یك قضیه و این یك مطلب. آن چه كه حقیقت مسئله است این است كه آیا در این شصت سالی كه خدا به تو عمر داده، این پنجاه سالی كه عمر داده، این هفتاد سالی كه عمر داده، آیا این هفتاد سال و شصت سال و پنجاه سال توانست تو را به مطلب برساند یا نه؟ این است كه آسمان و زمین زیر و رو می‌شود، این است كه باید به دنبال كسی بگردی كه این پنجاه سال تو را به فعلیت برگرداند، این استعداد شصت ساله را به فعلیت برساند. این مسئله است.

 این فقط در وجود علی است، دیگران، [خلفاء] ثلاثه و افراد دیگر و اشخاص دیگر هر كسی می‌خواهد باشد نمی‌توانند این مطلب را محقق كنند، فقط علی می‌تواند. لذا پیغمبر می‌گویند كه باید علی باشد، بعد از علی امام حسن باشد، بعد سید الشهدا باشد، بعد امام سجاد باشد و همینطور در تتمه. مسئله غدیر این است قضیه‌اش، كه انسان خود را در تحت اراده و اختیار یك ولی كامل برای رسیدن به فعلیات قرار بدهد، وقتی مسئله این است آن وقت چطور ما می‌توانیم بگوییم كه مطلب غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است، قضیه غدیر امروز از هر زمانی برای ما واجب‌تر و لازم‌تر است اتفاقا از هر زمانی نیاز ما به وجود امام و به آن ربط امام، منتهی ما معتقد هستیم بر اینكه امام حاضر و حی با اشراف و سیطره‌ای كه بر قلوب دارد و بر نفوس دارد آن ربط را ایجاد می‌كند، آن نور را می‌تاباند، و آن حقیقت را در انسان به وجود می‌آورد، بقیه نه، نسبت به این مسئله جاهلند و در انتظار و در غیبت به سر می‌برند.

 این نكته نكته‌ای است كه بزرگان و مولانا به این نكته اشاره دارد در آنجایی كه می‌فرماید غرق نورم گرچه شد سقفم خراب! واقعا خیلی عجیب [می فرماید.] می‌گویند مولانا از اهل تسنن است، جداً این اشعاری كه مولانا دارد و تعاریفی كه مولانا می‌كند اگر یك شیعه از أمیرالمؤمنین می‌كرد خود شماها به این‌

 غالی و غُلُو نمی‌گفتید؟ اگر یك شیعه، یك عالم شیعه می‌آمد این مطالبی كه این مرد بزرگ راجع به أمیرالمؤمنین دارد او می‌گفت نمی‌گفتید این آدم غلو كننده و غالی است؟

 غرق نورم گرچه شد سقفم خراب، می‌گوید گرچه خانه من از بین رفت. وقتی كه بزرگ خاندان از بین می‌رود می‌گویند سقف خانه خراب شده، پدر اگر از دنیا برود یا مادری به یك مصیبتی مبتلا شود می‌گویند این خانه سقفش خراب شده، می‌گوید گرچه خانه من سقفش خراب شد ولی من غرق نورم، روضه گشتم گرچه هستم بوتراب، بعد می‌فرماید كه‌ بازگو اى على مرتضى، اى پس از سوء القضاء حسن القضاء. از این كلام صریح‌تر شما سراغ دارید كه صریحا نفی خلافت غاصبانه آن خلفای ثلاثه را می‌كند؟ خلفای ثلاثه را می‌گوید سوء القضا، دیگر چطوری بگوید؟ با چه زبانی بگوید كه خلافت اینها سوء القضا بود، ای پس از سوء القضا حسن القضاء.

 يا تو واگو آنچه عقلت يافته است، این اشعار به نظرم آمد تا اینكه خدمت رفقا بگویم آن كسی كه قضیه غدیر را فهمید مولانا بود، این فهمید غدیر چه خبر است. يا تو واگو آنچه عقلت يافته است، يا بگويم آنچه بر من تافته است، اگر نگویی من می‌گویم كه چه خبر است، و بر من تافته و فهمیدم قضیه چه خبر است. يا تو واگو آنچه عقلت يافته است، يا بگويم آنچه بر من تافته است، از تو بر من تافت چون دارى نهان، چرا داری مخفی می‌كنی از تو بر من تافته است چون داری نهان، مى‌فشانى نور چون مه بى‌زبان، در خانه نشسته ای تو را در خانه محصور كردند، مطرود كردند، نشسته ای و هیچ تظاهر نمی‌كنی، هیچ بیرون نمی‌آیی، هیچ سروصدایی نداری، ولی بی‌زبان همینطور داری نور را به آن قلوبی كه باید برسانی می‌رسانی. تصرف ولی این است، ولی نیاز ندارد كه بیاید بر حسب ظاهر چه كند، از همان‌جا هم كه نشسته دارد كار خودش را انجام می‌دهد، مى‌فشانى نور چون مه بى‌زبان، چون توئى باب مدينه علم را، چون شعاعى آسمان حلم را، باز باش اى باب بر جوياى باب، تا قشور از تو رسند اندر لُباب‌، باز باش ای باب نه بر هر كسی، آنهایی كه تو را كنار گذاشتند، آنها لایق تو نبودند كه رفتند سراغ این و آن بر جویای باب باز باش، آن كسی كه دنبال باب دارد می‌گردد دنبال در دارد می‌گردد، برای او باز باش.

 باز باش اى باب بر جوياى باب، تا قشور از تو رسند اندر لباب، باز باش اى باب رحمت تا ابد، بارگاه ما له كفواً احد. خب مولانا دارد می‌گوید كه این در همیشه باید باز باشد، أمیرالمؤمنین همیشه باید باشد، قضیه مربوط به هزار و چهارصد سال نیست، باید باز باشد، الان كه من دارم این اشعار را می‌گویم باید باز باشد، الان تو داری بر دل من می‌تابی، الان من دارم حس می‌كنم، الان من روح پیدا كردم، الان من نور پیدا كردم، میگوید الان دارم این را احساس می‌كنم، پس اینها هستند كه این مطلب را دریافتند.

 خب دیگر بیش از این دیگر مجالی برای ادامه نیست و به همین مقدار من خواستم فقط یك توجهی بدهم نسبت به مسئله غدیر كه قضیه غدیر قضیه تثبیت ولایت است، خلافت و حكومت و امثال ذلك اینها در زیرمجموعه این مسئله قرار می‌گیرد نه به عنوان یك اصل اساسی بدون توجه به این قضیه.

 لذا بزرگان و اولیا الهی همیشه به قضیه غدیر خیلی به دیده اعجاب می‌نگریستند، و همانطوری كه خود رسول خدا هم فرمود افضل اعياد امتى يوم غدير خم‌ یا عید غدیرخم، از همه اعیاد برای امت من روز عید غدیر مهمتر است، به همین جهت است، دلیلش هم خب روشن است و مرحوم آقا رضوان اللَه علیه و اولیاء الهی اینها همه سعی داشتند كه امروز را خیلی محترم بشمارند و جشن بگیرند و تاكید می‌كردند بر اینكه این مطلب را اشاعه بدهند و تبلیغ بكنند و نباید ما منتظر بشویم ببینیم كه فرض بكنید یك جایی مجلسی هست برویم شركت بكنیم، نه.

 مثلا چه اشكال دارد كه انسان مثلا به عنوان روز عید چند نفر از دوستان را منزلش دعوت كند یا عصری مجلسی بگیرد و چهار نفر را دعوت كند، لازم نیست كه حتما چهل، پنجاه نفر، صد نفر باشند. چهار نفر، پنج نفر، ده نفر، اینها به عنوان عید بیایند و شركت كنند. شیرینی بگیرید در منزل، و این مطلب و این قضیه به عنوان یك فرهنگی است كه نشان‌دهنده هویت دینی ماست، هویت دینی ما غدیر است، نه اینكه فقط احكام شرعی، احكام شرعی را در توضیح المسائل هم نوشته اند، هویت دینی ما و حقیقت دین ما و واقعیت ما. شما مسئله ولایت را از دین سلب كنید ما می‌شویم صفر، صفر، یك خط این طرفش و یك خط آن طرفش، هیچی، اگر آن ولایت بیاید همه چیز هست و وقتی كه نباشد هیچی نیست. اختلاف ما با برادران اهل تسنن اختلاف در نقص و كمال است، اختلاف در جهالت و اسلام است، اختلاف در حقیقت و مجاز است، اختلاف در واقع و اعتبار است و این دو هیچ وقت با هم جمع نمی‌شوند. حقیقت كجا با مجاز جمع می‌شود؟ واقع كجا با مجاز جمع می‌شود؟ كجا جمع می‌شود؟

 این مطلب خیلی مسئله مهمی است، انشاللَه كه نسبت به این قضیه رفقا اهتمام بلیغ داشته باشند و این عید را خیلی محترم بشمارند و بركاتی كه برای سلاك در یك همچنین روزی حاضر می‌شود و یك همچنین شبی كه شب عید غدیر باشد اینها خیلی زیاد است، یعنی آن قدر این مسئله فوران دارد كه حتی دیگر نیازی به تحقیق و اینها هم ندارد، آثارش پیداست و آثارش روشن است. انشاللَه خداوند همه ما را از بركات و از نعمات ولایت و مواهبی كه به واسطه وجود ولایی أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام و ائمه نصیب شیعیان و خواص از شیعیان آنها تعلق می‌گیرد انشاللَه همه ما را بهره‌مند بگرداند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد